

فرانسواز ژیلو

زندگی با پیکاسو

ترجمہ

لیلی گلستان



فهرست

- بخش اول
- ۷ من جست و جو نمی‌کنم، پیدا می‌کنم.
- بخش دوم
- ۵۱ دختر جوان، نجار زیبا، که الوارها را با خارهای گل میخ می‌زند، برای خون ریختن چوب قطره‌ای اشک نمی‌ریزد.
- بخش سوم
- ۱۲۳ کشیدن نقاشی مثل وقتی است که دیگران زندگی نامه‌شان را بنویسند.
- بخش چهارم
- ۱۸۵ با مقدار کمی رنگ کار می‌کنیم و تصویری که از تعدد رنگ‌ها حاصل می‌شود این است که انگار هر چیز درست سر جای خودش قرار گرفته است.
- بخش پنجم
- ۲۴۳ به چشم ما همه چیز به صورت تمثیل جلوه می‌کند.
- بخش ششم
- ۲۹۱ «... صدای ضربه سنجی نامنتظره از یک خشونت مقرر.»
- بخش هفتم
- ۳۷۱ از تنهایی‌هایم می‌آیم، و به تنهایی‌ام بازمی‌گردم.

۵ سن پابلو پیکاسو را به هنگام اشغال فرانسه، در ماه مه ۱۹۴۳ ملاقات کردم. بیست و یک سال داشتم و حس می‌کردم نقاشی زندگی من خواهد شد. ژنویو^۱ یکی از دوستان شبانه‌روزی‌ام که اهل مونپلیه^۲ بود، یک ماهی نزد والدین من مانده بود و یک چهارشنبه‌ای با او و الن کونی^۳ هنرپیشه، رفتیم شام بخوریم. رستوران کوچکی بود در سمت چپ رودخانه سن، رستوران کاتالان^۴ در کوچه گران-آگوستن^۵.

تازه نشسته بودیم که پیکاسو را برای اولین بار دیدم. او سر میز کناری با گروهی از دوستانش شام می‌خورد: مردی که نمی‌شناختم و دو زن. یکی از زن‌ها ماری لور^۶ بود، ویکتس نوآی^۷ که بانوی الهام‌بخش سوررئالیست‌ها بود، صورت کشیده‌ای داشت، کمی از دست رفته بود و موهایش را به طرز پیچیده‌ای آراسته بود و مرا به یاد تک‌چهره لویی چهاردهم می‌انداخت که ریگو^۸ کشیده بود. در آن دوران هنوز نقاشی نمی‌کرد، اما نوشته کوتاه شاعرانه‌ای چاپ کرده بود به نام برج پابل. دیگری دورامار بود^۹، عکاس و نقاش اهل یوگسلاوی که همه

1. Geneviève 2. Montpellier 3. Alain cuny 4. Catalan
 5. Grand-Augustins 6. Marie-Laure 7. Vicontesse de Noailles
 8. Rigaud 9. Dora Maar

می‌دانستند که از سال ۱۹۳۶ یار پیکاسو است. صورت بیضی بسیار زیبایی داشت با آرواره‌های کمی استخوانی که مشخصه صورتش بود. باقی صورتش را هم از ورای تک‌چهره‌هایی که پیکاسو از او کشیده بود، می‌دانیم. با حالتی جدی موهایش را آراسته بود، یعنی موهای سیاهش را حسابی به عقب کشیده بود. متوجه قدرت چشمان سبزش شدم و ظرافت دست‌هایش با انگشتان بلند و باریک. اما چیزی که بیش از همه به چشم می‌آمد سکون فوق‌العاده‌اش بود. کم حرف می‌زد و اصلاً حرکت نمی‌کرد و در رفتارش خشکی بیشتر از وقار دیده می‌شد. از ظاهر پیکاسو کمی جا خوردم، چون فکر نمی‌کردم این‌طور باشد. این حس من بیشتر به دلیل تصویری بود که من ری^۱ از او گرفته بود و در شماره ویژه پیکاسو در دفترهای هنر سال ۱۹۳۶ چاپ شده بود، چشم تیز، موهای سیاه، درشت اندام و قوی. یک حیوان زیبا. حالا با این موهای سفید شده و حالت پریشان‌اش - شاید سر به هوا یا نگران - در او حالتی معماوار و بسته یافتم که مرا به یاد کاتب چمباتمه‌زده موزه لوور انداخت. در حالی که نه چیز خشن و نه چیز سردی در او می‌دیدم: دائم تکان می‌خورد و باز در همان حال دستانش را هم حرکت می‌داد.

موقع غذا خوردن متوجه شدم که گه‌گاه ما را زیر نظر دارد و بلندتر حرف می‌زند تا توجه ما را جلب کند. واضح بود که او الن‌کونی را می‌شناخت و اشاراتی می‌کرد که ما به شنیدن حرف‌هایش جلب شویم. هر بار که چیز به خصوص بامزه‌ای می‌گفت، بیشتر به سوی ما لبخند می‌زد تا به دوستان خودش. آخر سر بلند شد و به طرف میز ما آمد، ظرف گیلاسی هم به دست داشت. با لهجه غلیظ اسپانیایی گفت گیلاس و به ما تعارف کرد.

ژنوبو که اصلیت کاتالان فرانسوی و تیپ یونانی داشت، بسیار زیبا بود. خط بینی‌اش مستقیم از خط پیشانی می‌آمد. بعدها پیکاسو به من